

## شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری: کدام جهت گیری؟

امیر پیام

بیست هفتم آبان ماه هشتاد و شش

مساله جهت گیری فعالین سوسیالیست جنبش کارگری در رابطه با جنبش توده ای طبقه کارگر یکی از گرهی ترین مسایل مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم در ایران است. مساله اینست که برای سازماندهی توده ای کارگران به کدام جهت باید رفت و از کجا باید آغاز نمود و چه اقداماتی را باید در دستور گذاشت. پاسخی که طبقه کارگر به مساله سازماندهی توده ای خود می دهد و نیز از طرف سنت کمونیستی ریشه گرفته از مانیفست کمونیست و بلشویسم تقویت و هدایت می شود همانا تلاش برای ایجاد «تشکل توده ای کارگران در محیط کار» در اشکال شورا و سندیکا و اتحادیه می باشد.

تجربه چهار سال گذشته نشان می دهد که ما فعالین سوسیالیست طبقه از این سنت آشنای جنبش خود دور هستیم. به دلیل همین دوری، علی رغم فرصت مناسب چهار سال گذشته و تلاش های شبانه روزی و فداکاری های بسیار نتوانسته ایم منشا ایجاد حتی یک تشکل توده ای کارگری در محیط کار باشیم. برجستگی این ضعف اساسی و سنگینی وزن آن بلافاصله شناخت و یافتن راهکارهای رفع آنرا به عنوان بالاترین اولویت ما ضروری می سازد. بنابراین لازم است بحث و جدل در این رابطه را تقویت نمود تا به یک اجماع نسبتا عمومی در صفوف خود برسیم.

رفیق محمد حسین در مقاله «خطاب به شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری» نکاتی را در دفاع از «تشکل فراگیر کارگری» و برای ترغیب شورای همکاری بمنظور حرکت بسمت ایجاد چنین تشکلی طرح نموده که لازم است در مورد آن بحث شود. اما ابتدا تاکید بر چند جنبه مهم مقاله «خطاب به شورای همکاری» ضروری است. اول اینکه این مقاله از روح وحدت طلبانه بالایی برخوردار است و مشاهده اینکه ما مباحث خود را در چنین فضای وحدت طلبانه ای انجام می دهیم شوق انگیز است. دوم اینکه مقاله ضمن برسمیت شناسی تفاوت های موجود، بدرستی بر همگرایی بین فعالین مستقل و چپ و سوسیالیست تاکید و برای ایجاد یک بستر مشترک فعالیت تلاش می کند. سوم و بالاخره، (مستقل از قضاوت ما در باره پیشنهاد ایجاد تشکل فراگیر) مقاله بدرست برای فرا رفتن شورای همکاری از وضعیت موجود و وسعت و غنا بخشیدن به فعالیت های آن از طریق ارائه پیشنهاد اثباتی و طرح یک جهت گیری تلاش می کند.

از فحوای مقاله رفیق محمد چنین بر می آید که وی بحث خود را در مقابل کسانی در شورای همکاری طرح می کند که گویا در مخالفت با طرح «تشکل فراگیر کارگری» بر این باورند که تشکل کارگری باید «از پایین و از درون طبقه کارگر» بیرون بیاید. من نمی دانم و یا حداقل تاکنون بحثی را ندیده ام که روشن کند منظور این دسته از رفقا از ایجاد تشکل «از پایین و از درون طبقه کارگر» چیست؟ آیا منظور توسعه کمی و گسترش نفوذ همین تشکل های موجود در شورای همکاری است و یا برعکس منظور ایجاد «تشکل توده ای کارگران در محیط کار» می باشد؟ این ابهام از آنجا ناشی می شود که تاکنون بحث روشنی در رابطه با ضرورت و اولویت و چگونگی ایجاد «تشکل توده

ای کارگران در محیط کار» از طرف شورای همکاری و یا تشکل های شرکت کننده در آن مطرح نشده و مباحث تا کنونی عمدتاً حول اهمیت کلی تشکل یابی بوده است.

### چرا «تشکل فراگیر کارگری»؟

این نوع ابهام اما در مورد «تشکل فراگیر کارگری» پیشنهادی از طرف محمد حسین وجود ندارد. این تشکل هرچه هست اما «تشکل توده ای کارگران در محیط کار» نبوده و اساساً صحبتی از ایجاد چنین تشکلی در بین نیست. بنابراین سوال اینست که اگر «تشکل فراگیر کارگری» پیشنهادی، سندیکا و اتحادیه و شورای کارگری در کارخانه و محیط کار نیست، و همچنین بنابر تاکید مقاله یک «تشکل حزبی و گروه سیاسی نیست»، پس چه نوع تشکلی است؟ محمد حسین در دو سطح تعاریفی را ارائه می کند که از طریق آنها به پاسخ های متفاوتی می رسیم که به ترتیب زیرند:

**تعریف اول:** اینجا «تشکل فراگیر کارگری» ظرف «متحد شدن پیشروان جنبش کارگری» بیان می شود که می توان آنرا «سکوی پرشی قرار داد تا بیشتر و بهتر بتوان کارگران را متشکل نمود». در این تعریف (اگر چه نه صریحاً) به نظر می آید که تشکل اصلی آنست که توده های کارگر را در محیط کار متشکل می کند که در ادامه به دست می آید و هدفی است که باید بسمت آن رفت. «تشکل فراگیر کارگری» نه ظرف اتحاد توده های کارگر بلکه صرفاً ظرف «متحد شدن پیشروان کارگری» است که قرار است با گردآوری نیرو و امکانات مادی و معنوی پیشروان جنبش به «سکوی پرش» آنها بسمت ایجاد تشکل های توده ای کارگران در محیط های کار تبدیل شود. پس این تشکل برای تسهیل امر ایجاد «تشکل توده ای کارگران در محیط کار» بوده و ابزاری است برای رسیدن به این هدف اصلی. از اینرو طبعاً به تناسبی که تشکل های محیط کار پا بگیرند بتدریج از اهمیت و نقش آن کاسته شده و با پایان یافتن نقش انتقالی اش خود نیز پایان می یابد. اگر تشکل توده ای در محیط کار در کنار حزب طبقاتی یکی از سلاح های غیر قابل جایگزینی کارگران در مبارزه طبقاتی است، اما تشکلاتی نظیر «تشکل فراگیر کارگری» در ضمن نقش مهمی که امروز میتوانند به مثابه تسهیل کننده و «سکوی پرش» فعالین کارگری داشته و تسریع کننده مبارزات کارگری باشند، نقشی موقت و گذرا و قابل جایگزینی دارند.

**تعریف دوم:** در این تعریف اما «تشکل فراگیر کارگری» ناقض و نافی تعریف اول طرح می شود. در اینجا «تشکل فراگیر کارگری» دیگر نه صرفاً ظرف «اتحاد پیشروان کارگری» و «سکوی پرش» آنها بسمت ایجاد تشکل های توده ای در محیط کار، بلکه خود قایم به ذات نوعی از تشکل دایمی است که چه بسا عملاً جانشین تشکل توده ای کارگران در محیط کار بشود. محمد حسین در ادامه استدلال می کند که: «اگر ما نتوانیم بلافاصله تشکل فراگیر طبقه کارگر را ایجاد نمائیم، حداقل قادر خواهیم بود جمع اولیه آنرا ایجاد نمائیم. در آن شرایط ما تشکلی داریم که کارگران بیشتری را می توانیم جذب کنیم و می توانیم یک قطب رادیکال در جنبش کارگری داشته باشیم». (تاکید ها همه جا از من است). اینجا دو جزء مهم این تعریف طرح می شوند. اول اینکه قرار است با جذب «کارگران بیشتری» به ظرف اتحاد توده های کارگر بدل شد. محمد حسین تاکید دارد که «تشکل فراگیر طبقه کارگر همانطور که از نامش پیداست باید بدنه طبقه کارگر را با خود داشته باشد» و امیدوار است که این تشکل با طی نمودن «سیر تکاملی» خود «هزاران و میلیونها کارگر را جذب کند». دوم اینکه در اینجا «تشکل فراگیر کارگری» دیگر نه به عنوان «سکوی

پرش» پیشروان کارگری برای ایجاد تشکل های کارگری در محیط کار، بلکه برای ایجاد «یک قطب رادیکال» مورد نظر است. همینجا قابل اشاره است که ضمناً محتوی سیاسی این «قطب رادیکال» مشخص نیست. یعنی معلوم نیست منظور از رادیکال چیست. اما واضح است که منظور برچیدن نظام سرمایه داری و لغو مالکیت خصوصی و انقلاب کارگری و سوسیالیسم نبوده، که در غیر اینصورت می باید با همین عناوین بیان می شد تا از تولید مفاهیم مبهم و تفسیر بردار اجتناب شود.

از دو تعریف ارائه شده در بالا، این دومی است که مقصود و هدف محمد حسین می باشد. او می گوید: «هرتشکل کارگری بزرگی نیز ابتدا با متحد شدن فعالین جنبش کارگری پدید می آید». پس آن تعریف اولیه یعنی تشکل فراگیر کارگری به مثابه ظرف اتحاد پیشروان کارگری صرفاً گام نخست و سنگ بنای ایجاد یک «تشکل کارگری بزرگ» است که باید بتواند تا «هزاران و میلیونها کارگر را جذب کند». بنابراین هدف از تشکل فراگیر کارگری چیزی جز ایجاد یک قطب رادیکال توده ای و میلیونی از کارگران نیست. این قطب رادیکال و تشکل فراگیر میلیونها کارگر، همانطور که بالاتر گفته شد، نه حزب و گروه سیاسی است و نه تشکل توده ای کارگران در محیط کار.

اکنون سوال اساسی اینست که اگر به حزب طبقاتی کارگران و تشکل توده ای آنان در محیط کار باور داریم و به هردو به عنوان ارکان حیاتی قدرت طبقاتی کارگران در مقابل طبقه حاکمه و دولت آن، و به مثابه دو سلاح غیر قابل جایگزین در مبارزه طبقاتی اعتقاد داریم، آنگاه چه نیازی به تشکل سومی است که نه این است و نه آن.

اگر تعریف «تشکل فراگیر کارگری» در همان سطح تعریف اولی، یعنی ظرف اتحاد فعالین کارگری و تبدیل شدن به سکوی پرش آنها برای ایجاد تشکل های توده ای کارگران در محیط کار، محدود و باقی می ماند آنوقت همه چیز درست و در جای خود قرار داشت. هم اکنون «شورای همکاری» خود یک تشکل فراگیر از فعالین کارگری است که اگر سندیکای واحد و هیئت موسس سندیکای نقاش را هم با خود می داشت این فراگیری گسترده تر و کامل تر می بود. شورای همکاری می تواند و خوب است که همه فعالین و جمع ها و محافل کارگری مستقل و چپ و سوسیالیست را در خود جای دهد و نقشه مند به سمت ایجاد تشکل های توده ای حرکت کند که پایین تر به آن اشاره خواهد شد. همچنین فعالین کارگری چپ و سوسیالیست می توانند از این امکان تبادل نظر و همکاری و همگرایی ایجاد شده استفاده نموده و مباحث مربوط به تحزب طبقاتی را در بین خود سازمان داده و پیشروی در این عرصه را نیز باز کنند. اما تعریف محمد حسین از «تشکل فراگیر کارگری» متأسفانه تکرار تعدیل شده همان نسخه شکست خورده و پرهزینه «تشکل سراسری ضد سرمایه داری» محسن حکیمی است. تفاوت تنها اینجاست که به جای «سراسری» بر «فراگیر» بودن تاکید می شود که هم به معنی سراسری است و هم از آن سکتاریسم ذاتی تشکل مورد نظر حکیمی فاصله می گیرد. همچنین بجای خصلت «ضد سرمایه داری» بر خصلت «رادیکال» تاکید می شود تا آن تندی ایدئولوژیک اولیه تعدیل شود. قبلاً هم شکل دیگری از تعدیل الگوی «تشکل سراسری ضد سرمایه داری» توسط برخی از نیروهای چپ با عنوان «تشکل ستیز طبقاتی» طرح شده بود. (۱)

اما چرا طرح ایجاد «تشکل فراگیر کارگری» نادرست است. قبلاً گفتیم معنای صریح و عملی این تشکل ایجاد یک قطب رادیکال توده ای از کارگران در خارج از محیط کار است. تجربه نشان داده است که رفتن پای ایجاد چنین تشکلاتی هرز دادن نیروست و باید از آن پرهیز نمود. چرا؟

اولین و مهمترین دلیل اینست که ایجاد چنین قطبی توهم است. نه اینکه وجود آن بد است و یا ضروری نیست. کاملاً برعکس ایجاد چنین قطب عظیم و رادیکالی از توده های میلیونی کارگران وظیفه اساسی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و رسالت تاریخی و طبقاتی و هم و غم فعالین سوسیالیست طبقه بوده و هست و تا نظام طبقاتی پا برجاست چنین خواهد بود. پیدایش قطب سوسیالیستی کارگران، همانطور که همه تاریخ جامعه سرمایه داری نشان داده و نیز منطق مبارزه طبقاتی ثابت می کند، در گرو ایجاد و تقویت و هدایت دو عرصه تلاش سازمانیافته به همراه یکدیگر است: یکی مبارزه حزبی طبقه کارگر و دیگری مبارزه تشکل توده ای کارگران در محیط کار. همه جنبش های سوسیالیستی طبقه کارگر بر پایه این دو ستون اساسی بوجود آمدند و رشد نمودند و قدرتمند شدند.

اگر «تشکل فراگیر کارگری» نه حزب است و نه تشکل توده ای محیط کار، در اینصورت بدیهی است که کارگران به آن نمی پیوندند و در حقیقت پرسیدنی هم هست که اساساً چرا باید بپیوندند؟ مبارزات جاری کارگری برای بهبود وضع طبقه در نظام موجود تماماً در متن رابطه مستقیم استثمار و در محیط کار و از طریق تشکلات بلاواسطه مربوط به آن پیش می رود. آنجا هم که این مبارزه برای کسب مطالبات سراسری از محیط کار فراتر می رود باز هم از طریق اتحاد تشکل های محیط کار و در قالب فدراسیونها و کنفدراسیونهای سندیکاها و اتحادیه ها و یا شورای سراسری نمایندگان شوراهای کارگری محیط های کار در منطقه و شهر و استان و کشور انجام می شود. این از ارکان اقتصاد سیاسی جامعه سرمایه داری و از قوانین مبارزه طبقاتی است و نمی توان آنرا دور زد.

آنچه که این سازمانیابی توده ای را از هر نوع تشکل دیگر کارگری جدا می کند وجود قدرت طبقه کارگر در این تشکلات است. یعنی این تشکلات حاملین قدرت طبقاتی کارگرانند. قدرتی که عملاً قادر است برای کسب حقوق کارگران پروسه تولید ارزش اضافه را متوقف سازد و یا کنترل تولید را به نفع آنان بدست گیرد. تشکلات خارج از محیط کار فاقد چنین قدرتی اند و به همین دلیل در مبارزه جاری کارگری نقش ندارند و موثر نیستند. بنابراین از نقطه نظر مبارزات جاری و بهبود وضع کارگران، دلیلی برای پیوستن توده های کارگر به تشکل های خارج از محیط کار وجود ندارد. البته ناگفته نماند که این قدرت کارگری در تشکلات توده ای گاهی توسط سیاست ها و رهبران سازشکار و راست و خائن خنثی شده و بی تاثیر میشود. اما پاسخ این معضل دور زدن کل مساله و کوچ کردن به خارج از محیط کار و ایجاد تشکیلات در آنجا نیست. چاره کار در جا انداختن افق و سیاست طبقاتی حامل و حافظ منافع کارگران در تشکل های توده ای محیط کار و یا ایجاد این تشکل ها با چنین جهتگیری می باشد.

دوم، اگر پیوستن کارگران به «تشکل فراگیر کارگری» برای تقویت مبارزات جاری و کمک به کسب مطالبات فوری شان نیست؛ بلکه عمدتاً تقویت و جا انداختن افق و چشم انداز و خط و مشی کلان سیاسی و سوسیالیستی مورد نظر می باشد، در اینصورت هم «تشکل فراگیر کارگری» پاسخ مساله نیست. برافراشتن و تقویت افق و سیاست سوسیالیستی وظیفه حزب طبقاتی کارگران است. اگر ما با تئوری حزب طبقاتی موافقیم آنگاه این تقلیل گرایی است که نقش حزب و تلاش برای ایجاد آنرا به «تشکل فراگیر کارگری» واگذار کنیم که به گفته خودش حزب و یا حتی گروه سیاسی نیست. ناگفته نماند که برای آینده از جریانات سیاسی که فی الحال خود را حزب کارگران می دانند و از نظرشان مساله حزب پاسخ گرفته، ممکن است ایجاد چنین تشکلاتی به عنوان ابزار پیشبرد سیاستهایشان موضوعیت داشته باشد، اما همین رویکرد برای فعالین سوسیالیستی که معتقدند طبقه کارگر ایران فاقد حزب طبقاتی

اش است تقلیل گرایانه است.

سوم، شاید منظور از «رادیكال» بودن «تشكل فراگیر کارگری» تاکید بر روش ها و سنتهای مبارزاتی نظیر اتکا به عمل مستقیم و نیروی مبارزاتی خود کارگران در رد و تقابل با توهم به دولت و انتظار از طبقه حاکم باشد. در اینصورت این تاکید عمیقاً درست و طبقاتی است. اما چرا فکر می کنیم این «قطب رادیكال» وجود ندارد. خارج از طیف خانه کارگر و شوراهای اسلامی و انجمن های صنفی و اتحادیه های دست ساز آنها و محافل راست هیبت موسسان و در تقابل با کل این طیف، قطب رادیكال جنبش کارگری فی الحال وجود دارد. از مبارزات پر افتخار سندیکای کارگران واحد و اول مه سفز و مبارزات قهرمانه نساجی های کردستان و نبرد شورانگیز هفت تپه تا فعالیت های شورای همکاری و تشکلات عضو آن و تلاش های هیئت موسس سندیکای نقاش همه از اجزای تشکیل دهنده این قطب رادیكال اند. کاری که باید کرد اینست که از یکسو با حرکتی نقشه مند برای ایجاد تشکل های توده ای در محیط های کار، و از سوی دیگر با تلاش فعالین سوسیالیست برای ایجاد حزب طبقاتی، به این قطب رادیكال وسعت و غنی بخشید. از این طریق است که این قطب رادیكال قادر خواهد شد با هدایت میلیونها پرولتر ایرانی به یک عامل تعیین کننده در مبارزه طبقاتی و تعیین سرنوشت کل جامعه ایران بدل شود.

چهارم، اما مستقل از این ملاحظات، تاکید از پیشی بر رادیكال بودن تشکلی که می خواهد «هزاران و میلیونها کارگر را جذب کند» خود نقض قرض است. این مثل قرار دادن تابلوی ورود ممنوع در مقابل توده های کارگر است. این هم نظیر تاکید «ضد سرمایه داری» یک مانع ایدئولوژیک دیگر در مقابل پیوستن توده های کارگر است. نه به این دلیل که مبارزه توده ای کارگران نمی تواند رادیكال و علیه سرمایه داری و سوسیالیستی باشد. برعکس به نظر من تشکل توده ای کارگران (چه سندیکا و اتحادیه و چه شورا) می توانند علیه سرمایه داری و سوسیالیستی باشند. اما پروسه جا افتادن این افق و چشم انداز در یک تشکل توده ای نه از طریق تعیین خطوط ایدئولوژیک و قراردادهای از پیشی، بلکه از پروسه آموزش و اغنا در متن مبارزه مشترک درون تشکل توده ای پیش می رود. به بیان دیگر رادیكال شدن و سوسیالیست شدن تشکل توده ای نه پیش شرط تشکیل آن، که نتیجه فعالیت آگاهگرانه فعالین سوسیالیست در درون آن تشکل است (۲). اینگونه خطوط ایدئولوژیک در برابر توده های کارگر مانع هستند چرا که بسیاری از کارگران اهداف و مبارزه خود را اینطور تعریف نمی کنند.

پنجم و بالاخره، یکی از مشکلات تشکلاتی نظیر تشکل فراگیر کارگری اینست که بجای سازماندهی کارگران در محیط کار می خواهند آنها را بخود «جذب» کنند. اگر مارکسیسم علم رهایی طبقه کارگر است، آنگاه یک وجه مهم این علم سازمانیابی کارگران است و با سازمانیابی است که کارگران به طبقه ای برای خود بدل میشوند. سازمانیابی کارگران (برای مطالبات فوری و نیز هدف نهایی) توسط فعالین طبقه (که از بین توده های کارگر دایما باز تولید می شوند) یعنی توسط بخشی از خود کارگران انجام می شود که این نیز به معنی خود سازمانیابی و خود رهایی طبقه کارگر است. هم ضرورت سازمانیابی کارگران و هم دینامیسم عملی شدن آن (یعنی خود سازمانیابی طبقه) هر دو در تقابل آشکار با رویکرد «جذب» کارگران قرار دارد. این رویکرد سر بسوی پدیده ای بیرونی و غیر از خود دارد که باید به آن «جذب» شد. از آنجا که هیچ چیزی به خودش (و در بحث ما طبقه کارگر به خودش) جذب نمی شود، بنابراین هنگامی که می گوئیم باید کارگران را جذب کنیم، پیش از هر چیز اعلام می داریم که ما بیرونی و غیربوده و

از آنها نیستیم. در غیراینصورت، یعنی اگر از آنها باشیم آنوقت همه صحبت بر سر متحد شدن و متشکل شدن و به عنوان طبقه «یکی» شدن می باشد.

رویکرد سازمان یابی کارگران و رویکرد جذب کارگران، دو رویکرد متضاد و برخاسته از دو سنت طبقاتی متضاد اند. اولی متعلق به سنت سوسیالیستی طبقه کارگر است که می خواهد کارگران با سازمانیابی خود در سطوح مختلف به مثابه طبقه ای برای خود ابراز وجود کنند. در این سنت طبقه کارگر فاعل و عامل نفی نظام طبقاتی و رهاکننده بشریت است. خود رهایی کارگران اصل بنیادین سوسیالیسم مارکس می باشد. رویکرد جذب اما برخاسته از سنت بورژوایی است که در آن کارگر عنصری منفعل و بی اراده است که با جذب شدنش خدماتی را ارائه می دهد و به عنوان محمولی نگریسته می شود که سیاهی لشکر و یا در بهترین حالت پیاده نظام مراکز جذب کننده است. این را میتوان در رجوع جریانات بورژوایی به طبقه کارگر برای جذب نیرو و آرای کارگران دید.

در این شکی نیست که منظور یک فعال سوسیالیستی از جذب کارگران منطبق با آن مضمون بورژوایی نیست، اما این تغییری در این واقعیت نمی دهد که از نقطه نظر امر سازمانیابی کارگران کاربرد رویکرد جذب نتایج سازنده و پیشبرنده ای ندارد. ورود این سنت بورژوایی به درون جنبش سوسیالیستی ایران نتیجه تحولات جنبش چپ از دهه ۴۰ به اینسو است که بررسی در حوصله این بحث نیست. همینقدر باید تاکید نمود که رویکرد فعالین سوسیالیست تنها می تواند سازمانیابی توده ای و حزبی کارگران باشد. ما نه ناجی هستیم که کارگران منفعلا نه به ما جذب شوند، و نه به آنها به عنوان سیاهی لشکر و پیاده نظام می نگریم که بخواهیم آنها را جذب کنیم. فعالین سوسیالیست می باید به جای «جذب» کارگران به سازمانیابی آنان در محیط های کار یاری رسانند. به این ترتیب فاصله ای که بین پیشرو و فعال کارگری از یکسو و توده کارگران از سوی دیگر در مباحث ما خودنمایی می کند ناپدید می شود. چنین فاصله ای بین فعالین سندیکای واحد و توده های کارگرواحد و همچنین بین فعالین و توده های درگیر در مبارزه هفت تپه نه موجود است و نه معنی دارد.

نکاتی که طرح شد نشان می دهند که ایجاد چنین تشکلاتی در خارج از محیط کار خطاست. پروژه «تشکل سراسری ضد سرمایه داری» دقیقاً به همین دلایل شکست خورد و نه تنها به دلیل سکتاریسم ذاتی آن جریان. سکتاریسم تسریع کننده بود اما آن پروژه شکست خورد چون اساساً ربطی به مبارزه طبقاتی کارگران نداشت. نه به این دلیل که فعالین آن کارگر نبودند، که غیر از معدودی همه کارگر بودند، بلکه روشی که برای سازمانیابی کارگران در پیش گرفتند آنها را از بستر اصلی مبارزه طبقاتی خارج ساخت. این جریان از یکسو در رابطه با اهداف آتی طبقه کارگر بشدت ضد حزب سوسیالیستی بود؛ و از سوی دیگر نسبت به مبارزات جاری و ابتکارات و تشکلات توده ای کارگری روی خوش نشان نمی داد. در کنار یک سندیکا ستیزی غریب، در حالی که صدها مبارزه جاری کارگری نطفه های تشکل یابی را در خود می پروراندند و می بایست نقشه مند در جهت برپا داشتن تشکلات کارگری در دل این مبارزات عملاً اقدام می شد، محسن حکیمی آدرس نخود سیاه «فرهنگ سازی برای تشکل یابی» را می داد. این جریان چاره ای نداشت جز اینکه هر دو عرصه حزبی و سازمانیابی توده ای مبارزه طبقاتی را تخطئه کند. چرا که هر درجه از برسمیت شناسی این عرصه ها به معنی نقض فلسفه وجودی «تشکل سراسری ضد سرمایه داری» بود که نه حزب بود و نه تشکل توده ای اما می خواست جای هر دو را بگیرد و کارگران را میلیونی جذب کند. این تناقضات شامل

حال «تشکل فراگیر کارگری» نیز می باشد. چرا که نه حزب است و نه تشکل توده ای در محیط کار، اما در همان حال می خواهد که با «جذب هزاران و میلیونها کارگر» به یک «قطب رادیکال» تبدیل شود.

### **برای ایجاد «تشکل توده ای کارگران در محیط کار»**

ابتدا توضیحی در باره درک حاضر در این نوشته از «تشکل توده ای کارگران در محیط کار» خالی از فایده نیست. اول اینکه این تشکل باید یک تشکل توده ای، یعنی ظرف سازمان دادن همه کارگران، مستقل از همه تفاوت های قابل تصور درمیانشان، به صرف اینکه فروشنده نیروی کار هستند باشد. دوم، این تشکل باید در محیط کار ایجاد شود. محیط کار مرکز اجتماع طبیعی توده کارگران است. استثمار و شریان تولید ارزش اضافه و سود (خون نظام سرمایه داری) در آنجا مستقر است. کارگران قادرند با اتکا به قدرت جمعی و طبیعی خود در محیط کار شریان تولید ارزش اضافه را قطع کنند و از این قدرت عملی و موثر به عنوان سلاحی برای تحمیل مطالبات شان استفاده نمایند. سوم اینکه در محیط کار همچنین فعالین کارگری دارای رابطه ای ارگانیک و طبیعی با توده های کارگر هستند. در جریان تجربه زنده و ملموس مبارزات جاری و در جریان سازمانیابی توده ای، این فعالین (یا از طریق رای مستقیم توده ها و یا بدلیل مبارزه جویی و کاردانی و کسب نفوذ معنوی در بین کارگران) به نماینده و معتمد و امین کارگران تبدیل شده و رهبرانی می شوند که هم حمایت و نیروی توده ها را با خود دارند و هم از قدرت بسیج آنها برخوردارند. بنا به این خصوصیات، آنگاه اتحاد تشکل های محیط کار در سطوح منطقه ای و سراسری، قدرت کارگران را بصورت یک طبقه سراسری (که از سلاح اعتصاب عمومی و امکان بسیج میلیونی کارگران برای تظاهرات های شهری برخوردار است) و به عنوان نیرویی تهدید کننده در برابر طبقه حاکم و دولت آن قرار می دهد.

تشکل توده ای کارگران در جنبش کارگری ایران به دو شکل شورا و سندیکا طرح شده که به اختلافاتی در موافقت با یکی و مخالفت با دیگری انجامیده است. حقایق جنبش کارگری ایران و تجربیات سالهای گذشته نشان می دهد که در دوران کنونی این اختلافات نادرست و غیر ضروریست و خوب است که کنار گذاشته شوند. بدلیل محرومیت تاریخی و طولانی طبقه کارگر از حق تشکل، و قدرت سرکوب بورژوازی علیه مبارزات کارگری و سلطه شوم مافیای خانه کارگر، و همچنین بدلیل وضعیت فلاکتبار و بی حقوقی کم سابقه طبقه کارگر؛ هر درجه از تشکل یابی کارگران مستقل از جناحهای حکومتی و مافیای خانه کارگر که بیانگر اراده و تصمیم و اتحاد توده های کارگر می باشد حیاتی و اساسی و در شرایط حاضر حتی تحرکی سوسیالیستی است. بار سوسیالیستی این تحرک نه در محتوی سیاسی این «اراده و تصمیم» که در نفس استقلال آن نهفته است. نفس استقلال رای و نظر و عمل برای طبقه کارگر از هر چیزی حیاتی تر است و بدون آن هیچ صحبتی از سوسیالیسم نمی تواند در میان باشد. مسئله استقلال طبقه کارگر گرهی ترین مساله مبارزه طبقاتی در ایران و عمده ترین مصاف پیشروی طبقه کارگر است. بورژوازی ایران (در همه اشکال سلطنتی و مدرنیستی و ملی و اسلامی اش) همین استقلال کارگران را در هم کوبیده و حتی به پیش پا افتاده ترین تعابیر از آنها تن نداده است. همیشه و بی وقفه یا مبارزات کارگری را سرکوب نموده و بخون کشیده اند و یا برای کارگران تصمیم گرفته اند و برایشان تشکیلات ساخته اند و رهبرشان شده اند. از اینجاست که امروز نفس تشکل یابی مستقل امری حیاتی و تعیین کننده است و نوع آن تشکل ثانوی و قابل اغماض می باشد.

در تجربیات چند سال گذشته به نظر می آید شورا و سندیکا بیشتر یک دوقلو باشند تا هووی یکدیگر. از یکسو، در

تاریخ نوین جنبش کارگری ایران سندیکا از مبارزه قهرمانانه و رادیکال توده های کارگر در شرکت واحد منشا گرفت و سر بلند کرد. بند ناف سندیکا به این مبارزه وصل شد و نه به محافل راست هیئت موسسان و تفاسیر منحط آنان از سندیکا. اکنون نام سندیکا یاد آور و الهام بخش چیزی نیست جز این مبارزه قهرمانانه و رادیکال. هنگامی که کارگران هفت تپه خواستار سندیکا می شوند چه بسا که حتی نام هیئت موسسان را هم نشنیده باشند. آنها سندیکا می خواهند چون بسادگی مبارزه کارگران واحد و سندیکای آنان را دیده و از آن الهام گرفته اند. این تصویر رزمنده و رادیکال از سندیکا که توسط سندیکای واحد متولد شد بدون پیشینه تاریخی نیست. اولین تشکلات کارگری در ایران یعنی سندیکاها و اتحادیه های دوران حزب کمونیست ایران و یوسف افتخاری بنیانگذار همین سنت رزمنده و رادیکال بودند. حتی سندیکاهای دهه بیست و شورای متحد متأثر و مایه گرفته از سنت های سوسیالیستی بودند که حزب توده فرصت طلبانه تلاش داشت آنرا زینت بخش و اعتبار دهنده سیاست های مخرب خود کند. به این ترتیب سندیکا در شرایط حاضر هم ادامه دهنده همان سنت هاست. در این میان تنها تعابیر راست و منحط توده ایستی از سندیکاست که آسمان این تشکل کارگری را تیره و مکدر نموده است. می توان این تعابیر توده ایستی را به زباله دان ریخت و پرچم سندیکا را بدست گرفت و پیش رفت. هیچگاه نباید فراموش کرد که سندیکا یکی از سنن سوسیالیستی جنبش کارگری در ایران است.

از سوی دیگر، شورا سنت جنبش سوسیالیستی است. برخلاف تبلیغات محافل راست، تاکید بر شورا از طرف چپ نه صرفاً یک پافشاری ایدئولوژیک بلکه برای حفظ و تداوم سنت شورایی طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ و کارایی و کاربرد آن در همین امروز ضروری است. جنبش شورایی ۵۷ علی رغم هر ضعف و کاستی که داشت یک از دوره های درخشان جنبش کارگری ایران است. این واقعیتی است که شورا به عنوان ابزار اعمال اراده کامل کارگران در محیط کار و ابزار حاکمیت طبقه کارگر عمدتاً در دوره های انقلابی و تضعیف حاکمیت بورژوایی میدان عمل پیدا می کند. اما باید توجه داشت که در دوره پس از انقلاب و در جریان مباحث فعالین سوسیالیست مفهوم شورا عملاً با انعطافی جالب و قابل انطباق باز تعریف شد. به این معنی که در شرایط غیرانقلابی و متعارف جامعه بورژوایی، شورا هم می تواند وظایف سازمان دادن مبارزات جاری و اقتصادی را بعهده گرفته و ظرف سازمانیابی توده ای کارگران در محیط کار باشد. به این ترتیب شورا می تواند با حفظ و تداوم خود در شرایط غیرانقلابی این آمادگی را برای طبقه کارگر حفظ کند تا با تغییر شرایط بتواند به ارگان انقلابی کنترل کارگری و حاکمیت طبقه کارگر تبدیل شود. غالباً بدستی بر این خصوصیت شورا که غیر بوروکراتیک و تامین کننده دخالت و عمل مستقیم توده های کارگر است تاکید می شود. اما همین را نباید دگم پنداشت. تامین دمکراتیسم کارگری و دخالت توده های کارگر در یک تشکل توده ای اساساً بستگی به این دارد که کدام افق سیاسی در آن تشکل هژمونی پیدا می کند. اگر فرمیسم مسلط شود آن تشکل (چه شورا باشد و چه سندیکا) بتدریج بروکراتیک خواهد شد و اگر سیاست چپ و سوسیالیستی مسلط شود دمکراتیسم کارگری دست بالا پیدا خواهد کرد. از اینروست که رزمندگی و رادیکالیسم سندیکای واحد به حضور و دخالت توده های کارگر در آن منجر شد که فقط با سرکوب فعال فرو نشست.

با توجه به نکاتی که طرح شد، در شرایط کنونی، سندیکا و شورا هر دو می توانند ظرف سازمانیابی توده های کارگر در محیط کار باشند. هیچیک از این دو فرم تشکیلاتی در شرایط کنونی ارجحیت سیاسی و ایدئولوژیک و



برتری هویتی ندارد. هر دو مثبت اند و هر دو کارسازند. تنها آینده، یعنی پس از عبور این تشکل ها از سد سرکوب و ممنوعیت رژیم و استقرار خود و مدتی ادامه حیات، نشان می دهد که این دو تشکل هنوز در یک بستر و یک سنت هستند و یا از هم دور شده اند. تنها چیزی که می تواند کفه را به نفع یکی سنگین تر کند جنبه عملی آن است. پس از تجربه سندیکای واحد و طرح خواست سندیکا در مبارزه کارگران هفت تپه به نظر می آید سندیکا از اقبال بیشتری برخوردار شده است. بنابراین ضروری است که در تداوم آلترناتیو شورا و استقبال از هر ابتکار و تحرکی برای ایجاد شوراهای کارگری، سندیکا سازی را به عنوان وظیفه ای سوسیالیستی برسمیت شناخته و در دستور کار قرار دهیم. در عین حال می توان توجه داشت که در هر محیط کار مشخصی انتخاب هر یک از این تشکل ها به میزان آمادگی و استقبال و پذیرش آنها توسط فعالین و کارگران آنجا بستگی دارد و ضروری است که از اصحاک یا تقابل با انتخاب محیط کار پرهیز شود. هر جا سندیکا خواستند، سندیکا؛ و هر جا شورا خواستند، شورا. هر دو این خواست ها درست و اصولی و حامل منافع طبقه کارگرند. هر دو دسته این انتخاب ها باید مورد حمایت و استقبال یکسان فعالین سوسیالیست قرار گیرد.

«شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری» همانطور که از نامش پیداست می تواند نقش موثری در موقعیت کنونی مبارزه طبقاتی ایفا کند. جنبش کارگری ایران، در این دوران پیشا تشکل یابی توده ای، نیازمند یک ستاد و مجمع و هیئت ویا مرکز فعالین کارگری است تا بتواند برای رفع گرهی ترین و دیرینه ترین و حیاتی ترین مشکل خود یعنی عدم وجود «تشکل های توده ای کارگران در محیط کار» پاسخ های عملی و نقشه مند و قابل پیگیری بدهد. ایفای چنین نقشی اما تماما در گرو برگزیدن یک جهت گیری روشن و بی ابهام و قاطع و حتی المقذور برخاسته از اجماع فعالین می باشد.

جهت گیری پیشروی «شورای همکاری» می تواند همان تعریف اولی و استنباط شده از بحث رفیق محمد حسین باشد. به این ترتیب که: این شورا به عنوان ظرف «اتحاد فعالین جنبش کارگری» به «سکوی پرش» این فعالین و تلاش های آنان تبدیل شود تا «بیشتر و بهتر بتوان کارگران را متشکل نمود». این جهت گیری همانطور که پیداست سه جزء دارد. اول اینکه باید بتواند کارگران را بیشتر و بهتر متشکل کند. در این مورد شورای همکاری هیچ ابهام و ناروشنی نباید داشته باشد که منظورش از تشکل یابی کارگران چیزی غیر از «تشکل توده ای کارگران در محیط کار» (سندیکا یا شورا) نیست. هدف و جهت فعالیت شورا همکاری ایجاد این تشکل های توده ای در محیط کار است. شورای همکاری باید واقف باشد که هر نسخه ای از سازمانیابی غیر از «تشکل توده ای کارگران در محیط کار» (به گواهی تجربه چهار سال گذشته)، ناکاراء، غیر موثر و نهایتا نسخه ای برای شکست است. دوم اینکه، شورای همکاری صرفا ظرف «اتحاد فعالین جنبش کارگری» است. به این اعتبار این ظرف باید بتواند همه فعالین مستقل و متعهد و چپ و سوسیالیست را در خود جا داده و ظرف اتحاد فراگیر همه آنها باشد. در همان حال باید شفاف و بی ابهام دانست که شورای همکاری ظرف «اتحاد توده های کارگر» نیست و نیز خواهان جذب توده های کارگر بخود نمی باشد. چرا که این شورا نه می خواهد و نه دنبال اینست که جایگزین «تشکل توده ای کارگران در محیط کار» شود. سوم، شورای همکاری «سکوی پرش» فعالین کارگری بسمت ایجاد تشکل های محیط کار است. این شورا با مساعی و مشارکت نیروهای درونی اش، با گرد آوردن همه امکانات مادی و معنوی و قرار دادن آنها در اختیار فعالین کارگری، و با

بررسی مسایل و مشکلات تشکل یابی توده ای در محیط کار و یافتن پاسخ های عملی و ارائه راهکار به فعالین کارگری، در واقع همه توجه و اهتمام و انرژی خود را بسمت یک نقطه مشخص و روشن متمرکز میکند: بسمت ایجاد نقشه مند «تشکل های توده ای کارگران در محیط کار».

### برخی پیشنهادات عملی

برای اتخاذ عملی و تقویت جهت گیری شورای همکاری بسمت ایجاد تشکل های محیط کار لازم است که اقدامات عملی کنکرتی با توجه به توان و امکان موجود در دستور کار قرار گیرند. اما برای تعیین این اقدامات هیچکس با صلاحیت تر از رفقای که مستقیما درگیر این کارزارند نمی باشد. از اینرو نکاتی که در زیر طرح می شوند صرفا پیشنهاد هایی هستند برای کمک به جنبه عملی این جهت گیری.

۱- هیئت های موسس تشکل های توده ای در محیط های کار را برپا کنیم. متناسب با مطلوبیت و مقبولیت سندیکا یا شورا در هر محیط کار، عملا تعدادی هیئت موسس سندیکا و شورا متعلق و به نام بخش ها و صنف ها و کارخانجات مختلف اعلام شوند.

۲- با حضور حداقل مناسبی از فعالین کارگری شاغل در یک محیط کار و داوطلب برای سازمانیابی کارگران آن محیط، هیئت موسس سندیکا و یا شورای کارگری آن محیط تشکیل شود. اینکه این هیئت چگونه حرکت کند و چه فعالیت هایی را برگزیند تا توسعه یابد و ضرورت تشکل یابی را بین کارگران محیط کار خود جا بیندازد و چگونه و چه موقع و کجا فراخوان مجمع عمومی را بدهد، از این به بعد مشغله کل شورای همکاری و حوضه اصلی مباحث و معنی پراتیک طبقاتی و اساسا فلسفه وجودی آن می شود.

۳- شورای همکاری می تواند از بین داوطلبین، کمیسیونهای همیاری و همفکری برای این هیئت های موسس نوپا ایجاد کند. مثلا فرض کنیم در بین فعالین و دوستان و نزدیکان شورای همکاری دو سه تن از فعالین صنعت چاپ و علاقه مند به تشکل یابی کارگران چاپ حضور دارند. می توان این رفقا را برای ایجاد «هیئت موسس یا احیای سندیکای کارگران چاپ» ترغیب نمود. این هیئت و کمیسیون مربوطه آن می توانند در کنار تلاش اولیه برای افزایش اعضای هیئت موسس همچنین با استفاده از امکانات ارتباطی مدرن جهان امروز (ای میل و پلتاک و غیره) از بین فعالین تبعیدی همین رشته در خارج هم همکار و همفکر داشته باشند.

۴- در مورد ظرایف عملی و چه باید کردهای مربوط به ایجاد عملی تشکل محیط کار امروز خوشبختانه ذخیره ای غنی از تجربیات را نزد فعالین سندیکای واحد داریم که می توان از آنها برای آموزش و راه اندازی هیئت های موسس بهره مند شد.

۵- هیئت موسس سندیکای نقاش الگوی خیلی خوبی را برای شیوه کار یک هیئت موسس ضعیف و نوپا بدست می دهد. الگویی که کاملا برای ایجاد یک شورای کارگری هم کاربرد دارد. می توان این الگو را از طریق برنامه های آموزشی به فعالین آماده در دیگر بخش ها منتقل نمود.

۶- داشتن وبلاگ برای هیئت های موسس ضروری است. مثلا وجود وبلاگ «هیئت موسس سندیکای کارگران ایران خودرو» و یا مثلا وجود وبلاگ «هیئت موسس سندیکا یا شورای کارگران صنعت نفت و گاز و پتروشیمی» از چند جنبه مهم و اساسی است. اول فشارهای امنیتی و مشکل ارتباط با دیگر فعالین همان محیط کار را تضعیف و خنثی

می کند. چرا که استفاد از اینترنت یک روند روبه رشد در بین فعالین کارگری است. دوما با اطلاع رسانی امکان ارتباط و بهره‌گیری از فعالین کارگری تبعیدی همان رشته یا محیط کار در خارج را فراهم می آورد. سوم وجود وبلاگ از همان ابتدا آن رشته مشخص و پروسه تشکل یابی آنرا در متن ارتباطات جهانی کارگری قرار می دهد.

۷- هیئت های موسس و کمیسیون های آنها می توانند بصورت دوره ای گزارش مشکلات و موانع و پیشرفت ها و نیازهای خود را به مجمع سراسری شورای همکاری ارائه کرده و مجمع هم با بررسی گزارش ها و ارائه راهکارها به آنها یاری رساند.

۸- شورای همکاری می تواند برای مراکز کلیدی برنامه های ویژه داشته و توجه ها را بسمت آنها جلب نماید. آیا شورای همکاری در روابط درونی و پیرامونی رفقای از فعالین صنعت نفت و گاز و پتروشیمی را با خود دارد؟ اگر آری، چه اقداماتی شده است؟ چرا هیئت موسس و یا احیای سندیکا و شورای آنجا تشکیل نشده است؟ اگر خیر، در این صورت چه تدابیری برای ایجاد این ارتباط ها اندیشه شده است؟ همین سئوالات در باره صنعت چاپ و آب و برق و راه آهن و ذوب آهن و کشتیرانی و هواپیمای و غیره صادق است. اشتباه نشود منظور از طرح این سئوالات پاسخ به نویسنده و یا خوانند این نوشته نیست. بلکه تلاشی است برای طرح اینگونه سئوالات و بحث حول آنها در شورای همکاری. به همین ترتیب باید پرسید آیا با «جمعی از کارگران ایران خودرو» ارتباط وجود دارد؟ چرا این جمع در سه سال گذشته از آنچه که بود یک قدم هم جلو نرفت؟ چرا خود را تبدیل به هیئت موسس سندیکا یا شورای ایران خودرو نمی کنند؟ چرا وبلاگ ندارند؟ چرا در کردستان که شرایط سیاسی مطلوب تری وجود دارد، در نساجی ها با آن سوابق مبارزاتی درخشان، تشکل های محیط کار شکل نگرفت؟ آیا مشکل بر سر انتخاب نوع تشکل است؟ آیا رفقای خواستار شورا هستند؟ چرا با ایجاد عملی هیئت های موسس شوراهای کارخانجات، عملاً بسمت ایجاد شورا ها حرکت نمی کنیم؟ اگر مشکل بر سر نوع تشکل نیست، پس چرا هیئت ها موسس سندیکاهای کارگری کردستان را (که از پیشینه رایکال سندیکای خبازان نیز برخوردار است) با وجود طیف وسیعی از فعالین کارگری برپا نمیکنیم.

۹- شورای همکاری لازم است در مورد مسائل عمومی جنبش کارگری مانند دستمزدها و خصوصی سازی ها و کار قراردادی و مسائل قانون کار و سیاستهای حکومت نسبت به جنبش کارگری بحث و موضع بگیرد تا به لحاظ سیاسی به هیئت های موسس پیرامون کمک کند.

### ملاحظات بر دو نکته

رفیق محمد حسین در دفاع از پیشنهاد «تشکل فراگیر کارگری» استدلالهایی را در حاشیه طرح می کند که لازم است به آنها همچنین بدلیل عمومیت داشتن در بین طیفی از فعالین کارگری سوسیالیست نیز اشاره شود.

اولین نکته اینست که در مقابل مخالفینی که معتقدند تشکل طبقه کارگری باید از پایین و از درون طبقه بیرون بیاید می گوید: «در هر جا و مکانی که کارگران اقدام به ایجاد تشکلی از پایین بکنند و یا حتی موردهایی از شکل گیری چنین تشکلی وجود داشته باشد، چه کسی با آن مخالفت می کند و یا در راستای تقویت و کمک به آن اقدام نمی نماید. آیا تا به حال چنین موردی بوده و ما کوتاهی کرده ایم؟».

فرض کنیم (همانطور که در واقع چنین است) ما به عنوان کارگران سوسیالیست داریم در این مورد بحث می کنیم.

در اینصورت این رویکرد یعنی همان «چه کسی با آن مخالفت می کند» و «در راستای تقویت و کمک به آن اقدام نمی نماید» و «آیا تا بحال چنین بوده و ما کوتاهی کرده ایم»، یک رویکرد بیرونی و، به همین معنا، انفعالی نسبت به سازمانیابی توده ای کارگران در محیط کار است. این رویکرد بیرونی و انفعالی است چون نقش خود را مستقیماً و اساساً سازمانده و ایجاد کننده شکل محیط کار نمی داند و خود را فعال مستقیم این عرصه نمی بیند. در این شکی نیست که از هر تلاش کارگران برای سازمانیابی خود حمایت خواهد شد، اما سوال اینست که چرا فقط حمایت از آن و نه سازماندهی آن؟ چرا ما سازماندهی توده ای کارگران در محیط کار را وظیفه بلاواسطه و بی چون و چرا و اتوماتیک خود نمی دانیم؟ ما به عنوان کارگر سوسیالیست (اگر بیکار نباشیم) حتماً جایی کار می کنیم، آنوقت برای سازماندهی کارگران محل کار خود چرا نقش حمایتی داریم و نه سازمانده؟ اگر کارگر سوسیالیست که بنا به تعریف از آگاه ترین کارگران است برای خود نقش سازماندهی کارگران را در محیط کار قایل نیست، آنگاه چه کسانی باید این وظیفه را به عهده بگیرند؟ در اینصورت چگونه می توان از کارگران ناآگاه و و کمتر آگاه و غیر سوسیالیست انتظار چنین کاری را داشت؟ آیا کنار کشیدن از نقش سازمانده توده ای کارگران در محیط کار و بی رغبتی به چنین نقشی از طرف فعالین کارگری که آگاهی سوسیالیستی کسب می کنند یکی از ضعف های تاریخی طبقه کارگر ایران نیست که به بی سازمانی آن کمک کرده است؟

این رویکرد وارونه نسبت به سازمانیابی توده ای در محیط کار، یعنی رویکرد «حمایت» به جای سازماندهی همزاد همان رویکرد «جذب» به جای سازماندهی است که بالاتر طرح شد. این وارونگی تقریباً خاص گرایش سوسیالیستی جنبش کارگری در ایران است که به تناسبی که یک فعال کارگری سوسیالیست می شود و آگاهی سوسیالیستی وی بالا می رود، از سازمانده توده ای محیط کار و فعال عملی آن عرصه دور شده و به انقلابی خارج از محیط کار تبدیل می شود. این پروسه تغییر همچنین با تغییر بنیادی ارزش ها همراه است. به تناسب جذب آگاهی سوسیالیستی، اهمیت و ارزش و جایگاه سازماندهی توده ای در محیط کار در مبارزه طبقاتی از دست رفته و به جای آن مجموعه دیگری از فعالیت با ارزش می شود که مدعی مبارزه سیاسی و سوسیالیستی و فراصنفی و انقلابی است. اینجا به اینکه هر یک از این ادعاها چقدر حامل و بیانگر همان مبارزه سیاسی و سوسیالیستی طبقه کارگرانند که همچون نان شب حیاتی است نمی پردازیم. فقط تاکید کنیم که در این آگاهی سوسیالیستی دیگر جای اساسی و مهمی برای سازماندهی توده ای کارگران در محیط کار توسط فعالین سوسیالیست وجود ندارد. هر چه این نوع آگاهی سوسیالیستی بیشتر، دوری از سازماندهی کارگران در محیط کار بیشتر. این رویکرد وارونه همانطور که قبلاً گفته شد بطور عمده ویژه چپ ایران از دهه ۴۰ به اینسو است. چه در تاریخ ماقبل دهه ۴۰ جنبش کارگری ایران و چه در جنبش کارگری جهان بسختی با چنین پدیده ای مواجهیم. بطور مثال در امریکای لاتین رشد آگاهی سوسیالیستی در بین کارگران به پر تحرکی آنان در سازمانیابی توده ای در محیط کار و به تمرکز توجه و انرژی و عمل مبارزاتی آنان در این عرصه می انجامد. بنابراین مساله بر سر حمایت و عدم حمایت از تلاش های خودانگیخته سازمانیابی در بین توده های کارگر نیست. صحبت بر سر دخیل شدن مستقیم فعالین کارگری سوسیالیست در سازمانیابی توده ای کارگران در محیط های کار و ظاهر شدن به عنوان سازمانده و تصرف این عرصه توسط آنان است.

نکته دوم اینکه گفته می شود برای شکل یابی کارگران «نمی توان یک نسخه واحد پیچید و مثلاً به کارگران بگوییم

راهی که کارگران شرکت واحد رفتند تنها را برای متشکل شدن است». اتفاقا کاملا برعکس، اگر منظور ما از تشکل یابی کارگران، تشکل یابی توده ای آنان در محیط کار است، آنگاه مطلقا باید «یک نسخه واحد پیچید» و آنهم اینکه باید به کارگران بگوییم و با صدای بلند هم بگوییم که تنها راه همانی است «که کارگران واحد رفتند». یعنی راه ایجاد تشکل توده ای در محیط کار، یعنی راه پاسخ عملی و کارساز به یکی از ضروری ترین و حیاتی ترین و قدیمی ترین نیازهای طبقه کارگر ایران. تجربه سندیکای کارگران واحد را نباید بدست این تردیدها و اما و اگرها سپرد. گفتیم که سندیکا از سنن سوسیالیستی طبقه کارگر ایران است که با نبرد سندیکای کارگران واحد راه پیش روی جنبش طبقاتی را گشود و در مقطع کنونی به راهبر جنبش کارگری برای برای ایجاد تشکل های توده ای در محیط کار بدل شد. جنبش ما نیازمند سازمانیابی توده ای کارگران در محیط کار است و سندیکای واحد به این نیاز پاسخی سر راست و بی ابهام و کارساز و عملی داد. بجای کم رنگ نمودن ارزش و اهمیت و ضرورت این پاسخ روشن، باید با برپا نودن سندیکاهای کارگری به استقبال جنبش توده ای طبقه کارگر رفت.

مساله سازمانیابی توده ای کارگران در محیط کار یک انتخاب دلخواهی نیست که بتوان از آن صرف نظر کرد یا با مقداری تغییر ایدولوژیک و یا اندکی برداشت متفاوت از موقعیت جنبش کارگری چیز دیگری را جایگزین آن نمود. همانطور که نمی توان هیچ سازمان سیاسی دیگری را جانشین حزب طبقاتی کارگران کرد، در مورد سازمانیابی توده ای کارگران هم نمی توان اینگونه عمل نمود. این شکل سازمان یابی ریشه در ضروریات بنیادی مناسبات تولیدی و سیاسی جامعه بورژوازی و در نیازهای عمیق مبارزه طبقاتی کارگران دارد.

محمد حسین به عنوان راه دیگری از سازمانیابی بطور مثال به کمیته های پیگیری و هماهنگی اشاره می کند که گویا چاره ای غیر از این سازمانیابی نداشتند و می گوید: «نمی توان به آنها گفت که اگر مثلا کمیته هماهنگی را ایجاد نمی کردید می توانستید فلان سندیکا و یا تشکل فراگیر در یک کارخانه و هر محل کارگری دیگری ایجاد نمایید». سیر شکل گیری و تحولات بعدی کمیته های پیگیری و هماهنگی نشان می دهد که هیچگونه اجبار و ناچاری در شکلی که این دو کمیته بخود گرفتند وجود نداشت. از همان ابتدا کاملا مقدر بود و هم انتظار و امید اولیه این بود که هر دو کمیته به جای انتخاب مسیری که به اینجا رسیده اند، مسیر ایجاد تشکل های توده ای در محیط کار را انتخاب می کردند و در اینصورت حتمی امروز به نتایج متفاوتی می رسیدیم و سندیکای کارگران شرکت واحد هم تنها نمی ماند. بهر حال اشتباه هر چه بود گذشته اما درس صحیح گرفتن از آن خیلی مهم است.

جنبش کارگری ایران از اینکه در فرصت مناسب چهار سال گذشته علی رغم اینهمه تلاش و فداکاری بسمت ایجاد تشکل های محیط کار (غیر از مورد سندیکای واحد) پیش نرفته خیلی زیان دید. دو کمیته پیگیری و هماهنگی در ابتدا و بدرستی سنگ بنای شان برای ایجاد تشکلات توده ای در محیط کار گذاشته شد. کمیته پیگیری که برای ایجاد این تشکل ها بود بلافاصله در چنبره بحث بی پایه «با اجازه یا بی اجازه از دولت» گیر افتاد و خرد شد. دیری نپایید که معلوم شد که آن بحث نه بر سر یک معضل واقعی و برخاسته از ضروریات مبارزه طبقاتی که تماما جنگ قدرت درونی نیروهای بی قدرت بر سر هیچ بود. آنکه بیش از همه در مظان اتهام «با اجازه» بود (یعنی سندیکای واحد) تنها نمونه ایجاد تشکل توده ای محیط کار را بدون اجازه و مداخله دولت و با اتکا به نیروی خود کارگران تقدیم جنبش کارگری ایران کرد. اما همه مدافعان ایجاد تشکل «بی اجازه» حتی یک قدم هم بسمت ایجاد تشکل های محیط

کار پیش نرفتند.

کمیته هماهنگی که در اولین اطلاعیه خود اعلام نمود قصد دارد با اتکا به نیروی کارگران و استفاده از مقوله های سازمان جهانی کار، ایجاد تشکل های محیط کار را هماهنگی کند فوراً به بحث های ایدئولوژیکی کشیده شد که ارتباط اش را با اطلاعیه اول قطع نمود. هر دو این تشکل ها پس از ابتکار و اقدام درست و اصولی اولیه بلافاصله بسمت دیگری تغییر ریل دادند و هر یک خواستند به یک قطب کارگری در خارج از محیط کار تبدیل شوند. همین تغییر ریل آنها را به بیراهه ای برد که می توانستند نروند.

درسی که رفیق محمد حسین از این تجربه سنگین ارایه می دهد متأسفانه تکرار آن تجربه است. اولاً وزن و اهمیت کمیته های پیگیری و هماهنگی (یعنی جمع هایی از فعالین کارگری در خارج از محیط کار) را با وزن و اهمیت سندیکای کارگران واحد (یعنی یک تشکل توده ای کارگران در محیط کار) یکی گرفته است طوری که گویا این کمیته ها می توانند جای خالی تشکل های توده ای محیط کار را پر کنند. ثانیاً پیدایش و سرنوشت آن کمیته ها را اجتناب ناپذیر دانسته و از اینروست که معتقد است امروز هم می توان آن تجربه را در قالب جدید «تشکل فراگیر کارگری» تکرار نمود.

در پایان مجدداً بر ضرورت اتخاذ جهت گیری که در این نوشته طرح شد تأکید می شود. طبقه کارگر ایران برای بهبود وضع معاش و حقوق اجتماعی و کلاً زندگی اش، و نیز برای حرکت بسوی رهایی قطعی و سوسیالیسم نیازمند قدرت گرفتن و نیرومند شدن بمثابه یک طبقه است. قدرت و نیرویی که بتواند تناسب قوا بین طبقه کارگر و بورژوازی ایران و دولت اش را بطور جدی بنفع کارگران تغییر دهد. این قدرت و نیرو تنها در دامن خیزش توده ای و عظیم طبقه کارگر نهفته است. به حرکت درآمدن جنبش توده ای طبقه کارگر در این ابعاد موثر و تعیین کننده در گرو سازمانیابی و هدایت و رهبری است که آنهم به نوبه خود از طریق سازمانیابی توده ای کارگران در محیط کار تأمین می شود. هیچ شکل دیگری از سازمان یابی نمی تواند جایگزین سازمانیابی کارگران در محیط کار شود. چرا که هیچیک از آنها حامل قدرت نهفته در این دومی نیستند.

پس تا آنجا که به سازمانیابی توده ای کارگران مربوط می شود، ضروری است که همه توان و ابتکار و عمل فعالین سوسیالیست طبقه به یک سمت معین متمرکز شود. بسمت ایجاد تشکل های توده ای در محیط های کار. شورای همکاری به عنوان مجمع مشترک فعالین مستقل و متعهد و چپ طبقه کارگر در مقطع کنونی، می تواند با گردآوری نیرو فعالین کارگری و تأمین این جهت گیری، نقشی طبقاتی و تاریخی در جنبش کارگری ایران ایفا کند.

امیر پیام

نوامبر ۲۰۰۷

زیرنویس ها

۱،۲- در مورد این مباحث خواننده علاقمند به مطلب « بیراهه تشکل توده ای» از همین نگارنده در سایت <http://omied.net> مراجعه کند.